

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مراد از «غلبه ازماني»

بحث در اين عبارت مرحوم علامه (ره) بود كه ايشان فرمود «**الاصل في البيع اللزوم**»، كه در اين «اصل» احتمالاتي وجود دارد. اولين احتمال اين بود كه مراد از «اصل»؛ «غلبه» باشد. كه گفتيم اگر مراد از غلبه، «غلبه افراڊي» باشد يك اشكال دارد كه بيان كرديم. احتمال دوم اين است كه مراد از «غلبه»، «غلبه ازماني» باشد. مقصود از «غلبه ازماني» چيست؟ محشّين مكاسب مقداري در معنای اين به تكياف افتاده اند.

فرمايش محقق خوئي (ره) در «غلبه ازماني»

محقق خوئي (اعلى الله مقامه الشريف) مي فرمايد محشّين نتوانسته اند مراد مرحوم شيخ (ره) را بفهمند. ظاهرا مراد ايشان اين است كه اگر مراد از غلبه؛ غلبه ازماني باشد، غلبه زماني، يعني يك بيعي كه واقع مي شود و لو در آن خيار مجلس و خيار شرط وجود دارد، اما خيار مجلس و خيار شرط در يك زمان محدودی است، اين زمان كه مرتفع شود بيع در بقيه أزمه لازم مي شود. لذا هر بيعي و لو در حدوث آن خيار مجلس هست، ممكن است خيار شرط هم باشد، اما غالب ازمه اين بيع، همراه با لزوم خود بيع است. آنگاه اين قاعده كه «**الظن يلحق الشيء بالأعم الأغلب**» را جاري كنيم و بگويم اگر يك معامله اي واقع شد و ما شك كرديم كه اين معامله جايز است يا لازم است؟ بگويم چون در غالب زمانها معامله لازم است، اين را هم بر همان مورد غالب حمل كنيم.

بررسی استاد نسبت به معنای غلبه ازماني

آيا اين بيان درست است يا نه؟ ما در جلسه قبل، اين قاعده را از حيث كبري مورد بحث قرار داديم و گفتيم اين قاعده «**الظن يلحق الشيء بالأعم الأغلب**» هيچ مستندي ندارد، و همانگونه كه از عنوانش پيداست، يك قاعده ظني است. ظن و گمان به ما مي گويد مورد مشكوك را بر مورد أعمّ و أغلب حمل كن. دليلي بر حجيت اين ظن هم نداريم و عرض كرديم اين قاعده «**الظن يلحق الشيء بالأعم الأغلب**» از استقراء ناقص هم پايينتر است. يعني استقراء ناقص كه نه از نظر منطقي حجيت دارد و نه از نظر اصولي حجيت دارد، اين قاعده از آن هم پايينتر است. پس كبري هيچ اعتباري ندارد. اما صغري؛ صغري اين است كه در ما نحن فيه، مي خواهيم مورد مشكوك را يا به غالب من حيث الافراد ملحق كنيم يا به غالب من حيث الازمان.

بحث غالب من حيث الافراد را عرض کردیم. اما اگر مراد غالب من حيث الازمان است که گفتیم مراد از غلبه ازمانی این است که یک معامله‌ای که واقع می‌شود، خیار مجلس، در طی همان چند دقیقه‌ای است که مجلس برقرار است، وقتی مجلس عقد بهم خورد، خیار مجلس بهم می‌خورد، یا در خیار شرط، معمولاً عقلاء بیست خیار شرط قرار نمی‌دهند، مثلاً نهایتاً یک ماه یا دو ماه خیار شرط قرار می‌دهند، زمان خیار شرط که تمام شد از آن زمان به بعد بیع لازم است. پس ما وقتی بیع را از نظر زمان ملاحظه می‌کنیم، زمان لزومش نسبت به زمان جوازش غالب است. حال یک معامله‌ای واقع می‌شود، ما شک می‌کنیم که آیا این معامله که واقع شده، جایز است یا لازم است؟

این را حمل کنیم بر اغلب زمانی- با قطع نظر از کبری که درست است یا نه- یعنی یک فرد داریم مثل بیمه، نمی‌دانیم آیا لازم است یا جایز؟ دیدیم بیع از نظر زمانی، زمان لزومش خیلی بیشتر از زمان جوازش هست، آیا می‌توانیم این فرد را بر این غالب زمانی حمل کنیم یا نه؟ اشکال این است که ما بر فرض اینکه این کبری را قبول کنیم که «الظن يلحق الشيء بالاعم الغلب»، باز به اعم اغلب در همان افراد باید ملاحظه شود نه جهات دیگر.

مثلاً اگر گفتند غالب مردم یک شهر مریض هستند. اگر یک فرد از آن شهر آمد، می‌گوییم طبق این قاعده، این فرد را بر اغلب مردم همان شهر باید حمل کنیم. اما اگر در آن شهر یک شخصی است که سن او خیلی زیاد است و در تمام عمرش هم سالم بوده، سن مردم آن شهر مثلاً هنوز به پنجاه سال نرسیده و این شخص هفتاد سال سن دارد، نمی‌توانیم بگوییم چون این زمان طولانی سالم است، ما بر همین مورد حمل کنیم. یا بر اغلب از یک شهر دیگر حمل کنیم. قاعده «الظن يلحق الشيء بالاعم الغلب»؛ اعم اغلب مربوط به همان شیء منظور است، یعنی اگر این شیء، فرد است، افراد باید لحاظ شوند، اگر این شیء، زمان است، ازمان باید لحاظ شوند.

حال شما در یک فرد شک کردید که لازم است یا جایز؟ باید بقیه افراد را بررسی کنید، که آیا غالب در بقیه افراد لزوم است یا جواز است؟ نباید یک فرد را از حیث زمان ملاحظه کنید و بگویید زمان لزومش بیش از زمان جوازش است. پس اگر مراد از غلبه‌ی ازمان همین باشد، اشکالش همین است که شک ما در این فرد است، باید اغلبیت من حیث الافراد را ملاک قرار دهیم، و حال آنکه شما اغلبیت من حیث الازمان را لحاظ کردید و این ربطی به آن ندارد. پس باید در هر فردی، اغلب مناسب با همان را در نظر گرفت، اگر شما در عدالت امام جماعت شک می‌کنید، ببینید غالب امام جماعتها چطورند؟

اگر در یک شهری غالب روحانیون، از سادات هستند، اما غالب امام جماعتها شیخ هستند، اگر نسبت به یک روحانی شک کردیم که آیا سید است یا نه؟ آیا می‌توانیم بگوییم چون غالب روحانیون این شهر سید هستند، این هم سید باشد؟ خیر، نمی‌توانیم بگوییم، بلکه چون غالب امام جماعتها شیخ هستند، این هم باید شیخ باشد، یعنی در هر چیزی شک کردیم، باید اغلب مناسب با همان را در نظر بگیریم. آنگاه اشکال این است که می‌گوییم اگر مراد مرحوم علامه (ره) از غلبه، غلبه زمانی باشد، غلبه زمانی به این فرد ارتباطی ندارد. ما در این فرد شک می‌کنیم که آیا لازم است یا جایز است، باید غلبه افراد را بدست بیاوریم که آیا غالب افراد بیع، لازم است یا جایز است؟ پس مراد از کلمه «اصل» در کلام علامه (ره) اگر بمعنای غلبه باشد، معلوم شد و تقریباً علماء متأخر که بعد از شیخ (ره) آمدند، کم‌کم به این نتیجه می‌رسند که أصلاً نباید در کلام علامه (ره) این احتمال را داد، و أصلاً کلام علامه ظهور در این که مرادش از «الاصل فی البیع اللزوم» غلبه باشد ندارد.

احتمالات مرحوم امام (ره) در مراد از «اصل»

مرحوم امام (ره) در کتاب البیع أصلاً به مسأله غلبه اشاره نکرده است، و می‌فرماید مراد از کلمه «اصل» در کلام علامه (ره)؛ یا «قواعد» است، یعنی همین عموماًتی که یکی یکی بررسی خواهیم کرد، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» □ «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» □ «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» □ «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»، که مراد این ادله‌ی عامّه و قواعد ادله لفظیه باشد. احتمال دوم اینکه مراد؛ «استصحاب» باشد،

که اگر گفتیم عمومات و ادله لفظیه کارایی ندارد، نوبت به استصحاب می‌رسد. که تقریر استصحاب را بیان می‌کنیم. و احتمال سوم اینکه مراد از اصل؛ یعنی «وضع بیع لغۀ و شرعاً». نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که کثیری از فقهاء گفته‌اند کلام علامه(ره) ظهور در همین معنای اخیر دارد، یعنی «**الاصل فی البیع اللزوم**» نه کاری به غلبه دارد، نه به قواعد دارد و نه به استصحاب، بلکه می‌خواهد بگوید وضع بیع و بنای بیع، عرفاً و شرعاً بر لزوم است. یعنی هم سیره عقلاء بر این است که وقتی یک معامله‌ی بیعی انجام می‌دهند بنایشان بر لزوم است و هم سیره متشرعه بر لزوم است. کلام علامه(ره) هم ظهور در همین دارد، به قرینه‌ای که بعداً می‌گوییم ما از این اصل خارج می‌شویم «**بخیار أو عیب**» ، که به آن هم اشاره می‌کنیم. مراد از «**وضع البیع عرفاً و شرعاً**» در کلام مرحوم شیخ(ره) و اشکال امام(ره) در کلمات امام(رض) در این قسمت یک دقتی هست، این را عرض کنم؛ در عبارت شیخ انصاری(قده) در مکاسب، وقتی «اصل» بمعنای چهارم را معنا می‌کند می‌فرماید «وضع و بنای بیع عرفاً و شرعاً».

فرموده‌اند مراد از این شرعاً در اینجا چیست؟ اینکه مرحوم شیخ(ره) شرع را به عرف عطف کرده، شرع که در باب معاملات یک بنای مستقلی ندارد، بنای شرع در باب معاملات، همان بنای عقلاست. مراد از شرع در اینجا، سیره متشرعه است. فرموده‌اند این هم مشکل است، برای اینکه سیره متشرعه جایی می‌تواند دلیل باشد که یک سیره عقلائیه یا قواعد و عمومات و ادله لفظیه نداشته باشیم. آیا متشرعه که بیع را منعقد می‌کنند و بنایشان بر لزوم است، بما هم عقلاء این کار را می‌کنند یا بما هم متدینون؟ قطعاً بما هم عقلاء این کار را می‌کنند. پس متشرعه هم روی سیره عقلائیه این کار را می‌کنند. یا روی سیره عقلاء است یا روی همین قواعد و عمومات است. اما خود متشرعه بما هم متشرعه در اینجا بنایی ندارند. لذا این اشکال بر مرحوم شیخ(ره) وارد است که شما که می‌گویید «**وضع البیع عرفاً و شرعاً**» ، مراد شما از «شرعاً» چیست؟ اگر مرادتان از شرع، همان بنای عقلاست و بخواهید بگویید شارع همان بنای عقلا را امضا کرده، عیبی ندارد. اما اگر مراد شما این است که بنای خود شارع یا سیره متشرعه بر این است، این وجهی ندارد و می‌فرمایند این ممنوع است. این اشکالی است که امام بر این عبارت مرحوم شیخ کرده است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.